شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال چهاردهم
۲۳ بهمن ۱۴۰۱
۲۱ رجب ۱۴۴۴
شماره ۳۸۸۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد — رطوبت هوا ۶۶٪ — ↓۷° ↑۱°
صبح ۳- | ظهر ۴
عصر ۶ | شب ۴

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۴۵:۴۵ | نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳:۰۸
غروب آفتاب ۱۷:۰۸:۵۲ | اذان صبح فردا ۰۴:۵۶:۲۶
اذان مغرب ۱۷:۲۷:۴۳ | طلوع آفتاب فردا ۰۶:۲۱:۳۳

کوچه

انسان به مثابه نیروگاه روشنی

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

دنیا طعم غنی‌سازی هسته‌ای را با همه وجود درک می‌کند. از نیروگاهش برق می‌سازد و خانه‌ها را روشنی می‌دهد. در حوزه پزشکی ثمراتش را با ارتقای سلامت و علاج بیماری‌ها می‌بینند. در هر حوزه‌ای که آن را آزمون کرده، به نمره قبولی رسیده است و به آن احترام می‌گذارد. اما اگر با همین نگاه به انسان و رفتارهایش نگاه شود، اتفاقاتی بزرگ خواهد افتاد که اتفاقات جهان طبیعت را هم ضریبی احترام‌برانگیز خواهد داد. هر چه در حوزه‌های علمی روی می‌دهد، رهین حضور انسان است. حالا اگر این انسان خود غنی شود معلوم است چه مبارک رویدادهایی شکل خواهد گرفت. اگر ما بتوانیم خود را بسازیم، جهان به نیکویی ساخته خواهد شد. نیکو سخنی است از امام جواد (ع) در این باره که می‌فرمایند: التَّواضُعُ زینَةُ الْحَسَبِ، وَالْفَصاحَةُ زینَةُ الْکَلامِ، وَالْعَدْلُ زینَةُ الأیمانِ، وَالسَّکینَةُ زینَةُ الْعِبادَةِ، وَالْحِفْظُ زینَةُ الرِّوایَةِ؛ فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف، فصاحت زینت بخش کلام، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات؛ و دقت در ضبط و حفظ آن، زینت بخش نقل روایت و سخن است. فراز به فراز این سخن ما را به فرازی بلند در زندگی می‌رساند. کم نیستند انسان‌هایی که از کوچه غفلت به قله غرور می‌رسند. شناسنامه خود را می‌گشایند و انتساب به فلانی را نردبانی می‌دانند که باید از آن بالا رفت و از آن اوج به دیگران نگریست. می‌پندارند شرافت نسب، بادی است که باید غبغبشان را فربه کند حال آنکه رفتاری چنین هم آن‌ها را از بلندی می‌اندازد و استخوانشان را می‌شکند و هم آن نسبت را در شرافت دچار چالش می‌کند. آنچه غنی کننده حسب و نسب است، تواضع است. فروتنی است که انسان را به سرفرازی می‌رساند و از فرد برندی برای سلسله نسبش می‌سازد. به این مهم باید التفات داشت و در گام دیگر، نیکوسخنی در پیش گرفت. فصاحتی که زینت کلام است فراتر از نوع بیان و استخدام واژه‌ها، طهارت کلمات و جان‌یافتگی شأن در معرفت است. نیکوسخن گفتن زمانی ارزش افزوده می‌یابد که سخنِ نیکوهم از زبان برخیزد. بعد این دو، به ضرورت عدالت می‌رسیم در این حدیث که جانمایه تعالی انسان و پیشرفت جامعه است. ایمان بی‌عدالت، می‌شود سنگ راه. مانعی که پای سالک را می‌شکند. به دادودهش است که ایمان آدمی پر پرواز می‌شود برای فتح آسمان‌ها. وقار و آرامش نیز لباسی است که باید بر عبادات پوشید. عرصه عبادت میدان سلوک است که به آدابش باید مؤدب شد تا به روح آن رسید. بی‌ادب از لطف رب محروم می‌ماند حتی اگر بپندارد که در عبادت است. ختم کلام امام، نقطه آغازی است که باید بدان التزام داشت؛ امانت‌داری در شنیده‌ها و در بیان آنچه باید بر زبان بیاید. به این پنجگاه اگر خود را غنی‌سازی کنیم هر کدام‌مان به نیروگاهی برای تغذیه روشنی جامعه تبدیل خواهیم شد.

گنجشک و سنگ

پیرمرد و خیال

علی موسی‌زاده
نویسنده و مدرس داستان

بهم سپرده بودند هروقت می‌روم خرید یک سری به ناخدا بزنم ببینم چیزی می‌خواهد یا نه. من هم مثل پسرک «پیرمرد و دریا»ی همینگوی لی‌لی‌کنان در خانه‌اش را می‌کوفتم و داد می‌زدم «نااااخداااا امروز چیزی می‌خوای یا نه» باید کلی منتظر می‌ماندم تا پیرمرد مفاصل زنگاری‌اش را بجنباند و بعد از صدای خش‌خش و تلق‌تلوق لای در را باز کند و همراه بوی ترشالی که دماغم را می‌زد با صدای همیشه‌گرفته‌اش مثلا بگوید «چندروزه تو طبقه بازی نمی‌کنین... چیزی شده؟» فهرست خریدش همیشه با یک سؤالی توی همین مایه‌ها شروع می‌شد. بعد من مثلا می‌گفتم «خروس جنگی توپمونو پاره کرده» خروس جنگی، همسایه آن‌سر طبقه ما بود. اصلا هم خوش نداشت توی طبقه بازی کنیم. بعد ناخدا می‌گفت «تاید، نیم‌کیلو تخم‌مرغ، سه‌تا توپ پلاستیکی» من اسکناس‌های لوله‌شده را توی هوا می‌قاپیدم و مثل فشنگ می‌رفتم بازار. ناخدا خلق‌وخوهای این شکلی داشت. یعنی یک آنتی‌واقعیت بود. واقعیت می‌گفت طبقه جای توپ‌بازی نیست و پق، توپمان را با کارد میوه‌خوری پاره می‌کرد. ناخدا می‌گفت آن‌قدر توپ بازی کنید که دمار از روزگار همه دربیاید. واقعیت می‌گفت پول ندارید بروید گیم‌نت، بنشینید توی خانه‌هاتان. ناخدا می‌گفت یک تکه گچ از خرابه‌های ساختمانی بردارید و روی زمین خط بکشید و «رُبت*» بازی کنید. هرچیزی که واقعیت می‌گفت، ناخدا بلد بود یک راه درورویی برایش باز کند. وقتی می‌گویم ناخدا شاید شمایی که ناخدای لنج ندیده‌اید تصور صدا و سیمایی از همچو آدم‌هایی داشته باشید؛ یعنی یک لندهور نخراشیده که اگر کشتی‌اش غرق شود توی آن می‌ماند و می‌گذارد سیلاب نفوذکرده در کشتی ریه‌هایش را پر کند و با تمام شکوه سینمایی که تماما الکی و دروغ است غرق شود. ناخدا خیلی خالص‌تر از این حرف‌ها بود که تن به این اطوار مقوایی بدهد.

توی بحبوحه جنگ به این نتیجه رسیده بود که لنجش را باید توی ساحل خرمشهر ول کند و همراه خیل مهاجران راه بکشد و بیاید مشهد. می‌گویند ناخدا خمپاره‌خوردن لنجش را به چشم دیده و همانجا نشسته و آن‌قدر زار زده که از همان موقع گلویش خوب نشده. بقیه عمرش را صبح تا بوق سگ می‌نشست روی صندلی لق لقوی تاشویی که وقتی بازوبسته‌اش می‌کرد مثل مفاصل خودش صدای جیر جیر می‌داد.

یک بار تعریف کرد که علت زارزدن برای لنجش این است که زنش توی کشتی مانده بود. ناخدا به زن گفته بود زندگی همین است و گاهی باید از همه داشته‌هایت بگذری. زن هم لج کرده بود و گفته بود توی لنج می‌ماند تا ببیند کی جرئت دارد زندگی‌شان را بگیرد. بعد هم خمپاره خورده بود توی کله لنج و ناخدا خشکش زده بود. حالا هم زنش همراه تکه‌های پاشیده لنج توی کارون روان، دفن است.

یک‌بار صاعقه تخلیه شده بود توی دکل لنج، ناخدا می‌گفت تا یک هفته چراغ‌های لنج روشن مانده بودند. می‌گفت بدن خودش و چهارتا ملوانش برق خازن کرده بود. می‌گفت باهرکسی دست می‌دادند عقربه‌های ساعتش تندتر می‌چرخید. بعد از یک هفته که چراغ‌ها کم‌سو شده بودند فهمیدند برق از تن خودشان و بدنه لنج رفته. ماجرای نهنگی که توی لنگرگیر افتاده بود، جلبکی که شبیه آدم‌ها دست‌وپا داشت و به‌زبان گیاهان حرف می‌زد... قصه‌های ناخدا تمامی نداشت.

یک روز که می‌خواستم برای خرید بروم، صدای ناخدا فقط گرفته نبود، گریان هم بود. از پشت در بهم گفت که همه چیزهایی که برایم تعریف کرده دروغ بوده. گفت که مردم دیده بودند وسط بمباران، رو به شط گریه می‌کند و خیال کرده بودند ناخداست. بعد گفت «اون لنج‌ها مال من نبود ولی مال من بود چون هرروز می‌نشستم و جاشوها رو تماشا می‌کردم که آواز می‌خونن و کار می‌کنن.

همه اون نخل‌ها که سوختن، آدمایی که آواره شدن، همه خونه‌ها، حتی کلوخای روی زمین مال من بودن. همه بچه‌هایی که کشته شدن پسرا و دخترای من بودن» بعد گفت که چیزی از بازار نمی‌خواهد. ناخدا دیگر صندلی‌اش را جلو در خانه نیاورد و یک هفته بعد که فوت کرد معلوم شد دکترها به او گفته بودند که اوضاع درستی ندارد. من فهمیدم گاهی آدم نمی‌تواند پایش را از روی آسفالت داغ واقعیت بردارد ولی دلیلی هم ندارد سرش توی ابرها نباشد.

برای ناخدا که هنوز توی مغزم خیال می‌بافد.

*ربت: یکی از بازی‌های محبوب قدیمی که در شهرک شهید بهشتی (عرب‌ها) مشهد باب بود.

اول شخص

حاج رضوان، عمود مقاومت لبنان

یادی از عماد مغنیه، بنیان گذار یگان نظامی حزب‌ا... لبنان در پانزدهمین سالروز شهادت او

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

اوایل دهه هشتاد بود که اسرائیلی‌ها به نیت اشغال لبنان، به بیروت حمله کردند. عماد مغنیه در آن روزها با برادران هم‌پیمان فلسطینی خود در بیروت ایستاد و از پیشروی اسرائیلی‌ها جلوگیری کرد. با ادامه جنگ، عماد مغنیه نیز به جنبش أمل پیوست و به این ترتیب نقش مهمی در انتقال سلاح و تجهیزات نظامی از فلسطین به لبنان ایفا کرد. سید حسن نصرا... که از «أمل» به حزب‌ا... رفت، مغنیه نیز به برادر دیرین خود پیوست و در ادامه، یگان نظامی حزب‌ا... لبنان را تأسیس کرد. او که در جایگاه نظامی خود، وظیفه فرماندهی گارد حفاظت مقامات بلندپایه حزب‌ا... را بر عهده داشت، به گفته سید حسن نصرا... رأس هرم ساختار جهادی و مغز متفکر حزب‌ا... بود زیرا طراحی تمام عملیات نظامی حزب‌ا... با او بود و هیچ نقشه‌ای نبود که با هدایت او به هدف نرسد. عماد مغنیه که در میدان جنگ با لقب حاج رضوان شهرت داشت، بیش از بیست سال تحت تعقیب موساد و عوامل اسرائیلی بود و آمریکا ۲۵ میلیون دلار برای شناسایی او جایزه تعیین کرده بود تا جایی که از فرط استیصال و درماندگی، ادعا می‌کرد حاج رضوان دوبار جراحی پلاستیک در چهره خود انجام داده تا شناخته نشود اما به نقل از نزدیکانش، دری نبود که حاج رضوان دومرتبه از آن عبور کند. قرارهایش را با موبایل و تلفن هماهنگ نمی‌کرد و هربار در محافل گوناگون با نامی متفاوت ظاهر می‌شد. محافظ نداشت و در تمام عمر چهل‌وشش ساله‌اش زندگی مخفیانه‌ای در پیش گرفته بود تا هیچ چیز سد رسیدن او به اهداف مقدسش نباشد. عماد مغنیه که روزی خودش در جنوب لبنان به دنیا آمده بود، همانجا درس خوانده بود و مهارت‌های نظامی را آموخته بود، در سال ۲۰۰۰ با آزادسازی این منطقه از اشغال اسرائیل دین خود را به وطن ادا کرد. شش سال بعد در جریان جنگ سی‌وسه روزه با هدایت هوشمندانه نیروهایش، نبردی را که تمام جهان انتظار داشتند با پیروزی اسرائیل خاتمه پیدا کند، مقتدرانه با پیروزی حزب‌ا... خاتمه داد. در اثنای این جنگ نیز، نیروهای اسرائیلی که از ترور با شلیک موشک‌های نظامی به خودرو حامل او، ناکام شده بودند، برادرش فؤاد مغنیه را در جنوب لبنان ترور کردند تا با کشاندن او به مراسم تشییع برادرش کار را تمام کنند اما او هرگز در آن مراسم شرکت نکرد و این بار نیز دشمنش را مستأصل و درمانده کرد. اقتدار نظامی و درایت او در جنگ سی‌وسه روزه از یک سو و تحقیر جهانی اسرائیل که با حمایت همه‌جانبه آمریکا در برابر لبنان مغلوب شده بود، از سویی دیگر تل‌آویو را مصمم کرد تا با طراحی نقشه ترور بار دیگر به فکر حذف کلیدی‌ترین مهره نظامی حزب‌ا... بیفتد. نقشه‌ای که ایهود اولمرت نخست‌وزیر وقت صهیونیست با پشتیبانی جرج بوش رئیس جمهور اسبق آمریکا تدارک دید. در نتیجه سال ۲۰۰۸ بمبی که ساخته سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا بود از سوی رژیم صهیونیستی از طریق اردن به دمشق منتقل شد و با انفجار خودرو حامل عماد مغنیه، پس از بیست سال چریک دست‌نیافتنی خاورمیانه را به ظاهر از رأس تشکیلات حزب‌ا... برداشت و بعدها اقرار کرد هدف از این ترور کاهش توان نظامی لبنان در تداوم روند اجرای عملیات علیه اسرائیل و ایجاد هراس در دل رهبری حزب‌ا... بوده است.

جهاد مغنیه، فرزند «حاج رضوان» نیز که همچون پدرش گام در مسیر رشادت، مقاومت و مبارزه گذاشته بود، ۷ سال پس از شهادت پدر توسط رژیم غاصب صهیونیستی به شهادت رسید و در جوار عماد مغنیه به خاک سپارده شد.

در حالی که سید حسن نصرا... دبیرکل حزب‌ا... لبنان پس از این ترور در مراسم تشییع عماد مغنیه اعلام کرد: صهیونیست‌ها شهادت حاج عماد را یک دستاورد بزرگ می‌دانند در حالی که ما این شهادت را بشارت عظیمی برای پیروزی آینده می‌دانیم و حاج رضوان عمود مقاومت باقی خواهد ماند.

روایت روز

نامحترمانه‌های افراد محترم

سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

چندی پیش بود برای شرکت در مراسمی درحال پارک خودروام بودم که یک دفعه راننده خودرویی بدون توجه، سریع جای پارکم را گرفت. هنگامی که از ماشین پیاده شد، مشخص بود که حالت تهاجمی دارد اما کمی که به‌هم‌نگاه کردیم، همدیگر را شناختیم. آشناهایی که گذر زمان سبب شده بود، هم را نبینیم و حالا بعد از سال‌ها این موقعیت سبب تجدید دیدار شده بود. اما اگر آشنا نبودیم چه اتفاقی می‌افتد؟ چون فرد تهاجمی نیستم در بدترین حالت چند کلمه بار هم می‌کردیم و تمام. اما از آن زمان یک پرسش ذهنم را به‌شدت به خودش مشغول کرده است و آن اینکه چرا انسان‌هایی که هریک از یک جایگاه اجتماعی برخوردارند در برخی موقعیت‌ها نامحترمانه رفتار می‌کنند و به‌طور معمول رفتارهایی نشان می‌دهند که به اصصلاح در شأن و منزلتشان نیست؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که مغز انسان از طریق المان‌ها، نمادها، نوع پوشش، زبان بدن و گفتار، روایتی یکپارچه از هویت به افراد می‌دهد. به عنوان نمونه کارمند، فرهنگی یا کاسب از طریق زبان گرفتاری‌شان و تکرار این رفتارها و تبدیلشان به عادت روزمره سبب ایجاد یکپارچگی هویتی در خودشان می‌شوند. این مسئله هنگامی که در بین تعداد زیادی از یک گروه مانند پزشکان و معلم‌ها و... تکرار می‌شود، تبدیل به بخشی از المان‌های هویتی آن‌ها می‌شود. اما این کارکرد ذهن ممکن است که در برخی مواقع مانند شوک‌ها دچار اختلال شده و ذهن افراد نتواند حس یکپارچگی هویتی را به آن‌ها بدهد. همین مسئله سبب می‌شود تا اشخاص در موقعیت‌هایی تنش‌زا واکنشی دور از شأن و منزلت خود نشان دهند. یکی از دلایلی که سبب چنین واکنشی از سوی افراد می‌شود، درگیر بودن ذهن به دلیل موقعیت‌های تنش‌زای اقتصادی است. به عنوان نمونه هنگامی که افراد مدام در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که از نظر مالی دچار اضطراب شده و درباره آینده خود دچار نگرانی و حتی یأس می‌شوند و افقی برای حل مشکل خود دست کم در کوتاه و میان‌مدت نمی‌بینند، این مسئله سبب می‌شود تا بخش زیادی از ذهن افراد درگیر پاسخ به نگرانی‌ها شود. در چنین موقعیت‌هایی ذهن قادر نیست، زبان و المان‌ها و نمادهایی را که سبب ایجاد انسجام هویتی می‌شود بازنمایی و تبدیل به زبان بدن و گفتار کند. در چنین موقعیت‌هایی احتمال اینکه افراد از خود واکنش‌های زیستی به جای واکنش‌های مدنی نشان دهند، افزایش می‌یابد. همین مسئله منجر می‌شود تا یک سبقت اشتباه، یک جا زدن در بانک یا حتی یک اشتباه کلامی، ضامن خشم فرد را رها و بمب عصبانیتش را منفجر کند.

عکس روز

چهل و چهارمین بهار پیروزی

بار دیگر سالروز همدلی و هم‌صدایی مردم ایران فرا رسید. خردسال و کهن‌سال، مرد و زن، دیروز ۲۲ بهمن، همه آمده بودند تا چهل و چهار سالگی انقلاب اسلامی ایران را زیر آسمان خدا جشن بگیرند.

عکس: محسن بخشنده| شهرآرا

کارتون شهر

رضا جنگی

معاون وزیر علوم، تحقیقات و فناوری:

۴هزار میلیارد تومان به حوزه «پژوهش» اختصاص پیدا می‌کند.

شوخی بی‌شوخی

ازت انتظار نداشتیم دلار

مهدی محمدی
طنزپرداز

با اینکه بیشتر اقتصاددان‌ها عواملی مثل کسری بودجه، کم شدن صادرات، کاهش تولید و افزایش نقدینگی را باعث گرانی دلار می‌دانند اما هنوز برخی، مهم‌ترین عامل گرانی ارز را انتظارات تورمی مردم می‌دانند. در آخرین مورد هم، معاون سابق بانک مرکزی گفته است انتظارات تورمی مردم باعث افزایش قیمت ارز شده است.

از همین تریبون باید اعلام کنیم اگر انتظار ما مردم روی قیمت‌ها اثر داشت باور کنید ما انتظار نداشتیم قیمت یک دانه نان سنگک با ریختن چهار، پنج تا کنجد، چهل، پنجاه درصد بیشتر شود.

اگر انتظار ما مهم است و روی قیمت‌ها تأثیر داشته است که ما از همان وقتی که پراید ۲۰ میلیون تومان شد، انتظار داشتیم قیمتش کمتر شود نه اینکه قیمتش برسد به ۲۰۰، ۳۰۰ میلیون تومان و الان هم انتظارمان این است که با این قیمت پراید، یک ماشین با بدنه تانک به ما تحویل دهند، نه اینکه ماشینی تحویل دهند که ضخامت ورقش، از قوطی رب کمتر است.

اگر انتظار ما روی قیمت‌ها تأثیر داشت ما هنوز منتظریم قیمت سکه طلا بیاید پایین، نه اینکه هر چندوقت یک بار بزند یک کانال جدید قیمتی را فتح کند.

یکی دو روز پیش وزیری گفت: حقوق کارمندان برای سال آینده حدود ۲۵ درصد زیاد می‌شود و با همین فرمان ما منتظریم که هزینه صدور کارت سوخت که ۱۰ هزار تومان بود، نهایتا ۱۲ هزار و ۵۰۰ تومان شود ولی در این مورد هم بر خلاف انتظار ما اعلام شده که هزینه کارت سوخت ۱۰۰ هزار تومان شده است.

اگر انتظار ما روی قیمت‌ها مؤثر بود که الان قیمت ساندویچی که داخلش چهار برگ کالباس و دو سه برش نازک خیارشور است زیر ۲۰، ۳۰ هزار تومان بود.

خلاصه اینکه از تمام کارشناسان اقتصادی و مسئولان قبلی و بعدی، توقع داریم که کلا متغیری به نام «انتظارات تورمی مردم» را از تحلیل‌های خودشان خارج کنند، چون ما نه انتظار افزایش قیمت داریم، نه تاب و تحمل آن را.

مناجات و حکایات

شیخ گفت: روزی در خدمت بوالعباس قصاب بودیم، در میان سخن گفت اشارت و عبارت نصیب تست از توحید، و وجود حق را تعالی اشارت و عبارت نیست. پس روی بما کرد و گفت یا باسعید اگر ترا پرسند کی خدای را تعالی شناسی، مگوی کی شناسم کی شر است، و مگو کی نشناسم که آن کفر است و لکن گوی
عَرَفْنَا اللّه ذاتَهُ والهِیَّتَهُ بِفَضْلِه.

اسرارالتوحید، محمد بن منور